

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

تنافي مطلق با مقید

آخرین فصل بحث مطلق و مقید این است که اگر مطلق و مقیدی باهم تنافی داشتند، آیا قاعده اقتضا می کند که مطلق را بر مقید حمل کنیم یا این که آنها را به منزله دو حکم در دو مورد قرار دهیم؟. مرحوم آخوند در «کفایه» می فرماید: اگر مطلق و مقید متخالفین باشند، مانند: «أعتق رقبة» و «لا تعتق الرقبة الکافرة»، در اینجا که بین مطلق و مقید تخالف در سلب و ایجاب وجود دارد، شکی نیست که باید مطلق را بر مقید حمل کنیم؛ اما در مواردی که از نظر سلب و ایجاب متوافقیانند، مثل آنکه مولا بگوید «أعتق رقبة» و «أعتق الرقبة المؤمنة»، اختلاف وجود دارد.

نظر مشهور: مشهور قائلند که در متوافقیان نیز باید مطلق را حمل بر مقید کرد؛ زیرا، در این صورت، بین دو دلیل جمع کرده ایم. اشکال بر مشهور: بر این نظریه مشهور اشکال شده که جمع، راه دیگری نیز دارد و آن این که «أعتق الرقبة المؤمنة» را به جای این که بر وجوب حمل کنیم، بر استحباب حمل نمائیم؛ یعنی بگوییم آن چه که واجب است، عتق مطلق رقبة است، ولی نسبت به «رقبة مؤمنة» علاوه بر حکم کلی وجوب، استحباب نیز وجود دارد. بنابراین، راه جمع دیگر آن است که دلیل دوم را بر استحباب حمل کنیم.

جواب از اشکال: از این بیان جواب داده شده که بین جمع اول و جمع دوم فرق است؛ در جمع اول که مطلق را بر مقید حمل می کنیم، تقیید تصرف در معنا نیست؛ بلکه تصرف فی وجه من وجوه المعنی است؛ اما در جمع دوم در معنای «أعتق» که ظهور در وجوب دارد، تصرف شده و معنا تغییر پیدا کرده است. «رقبة» اگر مجرداً عن القید باشد، ظهور در اطلاق دارد؛ اما آمدن قید، کشف می کند که مراد جدی از اول مقید بوده است. اشکال مرحوم آخوند به این جواب: مرحوم آخوند به این بیان اشکال کرده اند که تقیید در مراد استعمالی تصرف نمی کند، اما در مراد جدی تصرف می کند؛ یعنی اطلاق که از اول بوده و لفظ ظهور در آن داشته، تقیید می آید از مراد جدی کشف می کند که مراد جدی متکلم اطلاق نبوده و بلکه تقیید مراد جدی اوست.

بیان مرحوم نائینی

تحقیق در این مطلب با بیان مرحوم محقق نائینی **أعلي الله مقامه الشریف** محقق می شود؛ چون ایشان بعد از مرحوم آخوند، از همه مفصل تر در این بحث وارد شده اند. از این رو، باید کلام ایشان را نیز نقل و بررسی کنیم. مرحوم نائینی در جلد دوم «أجود

التقریرات» صفحه 440 ابتدا مقدمه‌ای بیان می‌کنند و بعد از بیان مقدمه می‌فرمایند که باید در دو مقام صحبت کنیم؛ و بین اطلاق بدلی و اطلاق شمولی فرق گذاریم. ایشان می‌فرمایند: به صورت مطلق و کلی نمی‌توانیم همه جا مطلق را حمل بر مقید کنیم و بلکه باید مواردش را بررسی کنیم.

اما مقدمه، ایشان در مقدمه می‌فرمایند: امر و نهی، فی نفسه ظهور در نفسی بودن دارند؛ هنگامی که مولا بیان می‌کند: **أَقِمُوا الصَّلَاةَ** یا **لا تشرب الخمر** ظهور در یک حکم استقلالی نفسی دارد. این ظهور در یک مورد بهم می‌خورد؛ به این صورت که اگر مرکبی داشته باشیم که متعلق یک حکم تکلیفی یا حکم وضعی باشد، و امر یا نهی به حصّه خاصی از این مرکب، یا به خصوصیتی از خصوصیات آن تعلق پیدا کند، در این صورت، امر و نهی دیگر ظهور در امر و نهی نفسی و استقلالی ندارد، بلکه عنوان ارشادی پیدا می‌کنند - یا ارشاد به جزئیت و شرطیت و یا ارشاد به مانعیت - مثال معروفش باب صلاة است؛ مانند این که مولا امر کند به این که صلاة باید مستقبلاً الی القبله انجام شود و یا از صلاة فی وبر ما لا یؤکل لحمه نهی کند؛ در اینجا امر ظهور در این دارد و ارشاد می‌کند به این که فقط حصه‌ای از صلاة که مستقبلاً الی القبله باشد، صلاة واجب و صحیح است؛ و یا **لا تصل فی وبر ما لا یؤکل لحمه**، ظهور و ارشاد است به این که نماز در لباس غیر مأکول اللحم باطل است.

ایشان می‌فرماید: در باب مطلق نیز این نزاع محقق شده است که آیا مطلق مانند مرکب اعتباری است؟. آیا مطلق را این‌طور بپنداریم و بگوییم اگر بر اساس قانون بخواهیم عمل کنیم، قانون می‌گوید هر امری ظهور در نفسی بودن و استقلالی بودن دارد؛ **أعتق رقبة** یک حکم است و **أعتق الرقبة المؤمنة** حکم دومی است؛ دو امر و تکلیف در اینجا وجود دارد و ظهور در استقلالی بودن دارد. اگر این را گفتیم، اصلاً باب حمل مطلق بر مقید در اصول به طور کلی بسته می‌شود؛ و یا در مورد نهی نیز همین را بگوییم که **أعتق رقبة** ظهور در استقلالی بودن دارد و **لا تعتق الرقبة الکافرة** نیز ظهور در نفسی بودن و استقلالی بودن دارد؛ دو حکم است و ربطی به هم ندارند؛ یا این که در اینجا بگوییم مقید در باب مطلق و مقید، از ظهور خودش خارج می‌شود، مثل مواردی که ارشاد به شرطیت و جزئیت و یا مانعیت دارد؟. بگوییم مولا که فرموده **لا تعتق الرقبة الکافرة** مانند آنجاست که می‌فرماید **لا تصل فی وبر ما لا یؤکل لحمه**؛ همان‌طور که «لا تصل...» ارشاد به مانعیت دارد، «لا تعتق...» نیز ارشاد به این دارد که کافره بودن مانعیت از عتق دارد. مرحوم نائینی این‌مطلب را به عنوان مقدمه و ریشه نزاع مطرح می‌کنند.

بعد از بیان مقدمه، می‌فرمایند: ما باید در دو مقام صحبت کنیم: یکی موردی که مطلق بدلی است؛ مطلق بدلی در مواردی است که متعلق صرف الوجود است و به اولین مصداق از مصادیق متحقق می‌شود؛ هنگامی که مولا می‌گوید: «**أعتق رقبة**»، وجوب عتق به رقبه تعلق پیدا کرده است و به محض آزاد کردن اولین فردی که رقبه بر او صدق کند، تکلیف مولا امتثال می‌شود. مطلق بدلی چنین نیست که افراد وجود داشته باشد و بگوییم حکم منحلّ به افراد می‌شود، برخلاف مقام دوم که مطلق شمولی است؛ مطلق شمولی از نظر معنا مثل عام استغراقی می‌باشد؛ در «**أحلّ الله البیع**» که «بیع» مطلق است، مراد کلّ واحد واحد من البیع فی عالم الخارج می‌باشد و به تعداد افراد منحل می‌شود.

البته مرحوم آقای خوئی **قدس سره** در کتاب «**محاضرات**» - هرچند ایشان نیز به تبع استادشان بحث را به مطلق بدلی و مطلق شمولی تقسیم کرده‌اند - بیان می‌کنند که به نظر ما وجهی برای فرق بین این دو مقام نیست. عبارات مرحوم آخوند در «کفایه» نیز هیچ إشعاری به این جهت که بین دو مقام فرق است، ندارد، هرچند مثال ایشان به اطلاق بدلی است. مطلب دیگری که مرحوم آقای خوئی در «**محاضرات**» بیان می‌کنند آن است که این فرق بین مطلق بدلی و مطلق شمولی را به مشهور نسبت می‌دهند؛ نتیجه فرمایش ایشان آن است که این تفصیل از مخترعات مرحوم نائینی نخواهد بود. حال، آقایان خود تتبع کنند که این حرف آقای خوئی درست است یا نه؟.

مقام اول: اطلاق بدلي

مرحوم نائيني مي فرمايند: در مقام اول كه اطلاق بدلي است، بايد مطلق را بر مقيد حمل كرد؛ و فرقي نمي كند كه مطلق و مقيد، از نظر سلب و ايجاب متوافقين باشند مثل: **أعتق رقبة** و **أعتق الرقبة المؤمنة**، يا متخالفين باشند مثل: **أعتق رقبة** و **لا تعتق الرقبة الكافرة**. ايشان براي توضيح اين مطلب، سه مقدمه بيان کرده‌اند: **مقدمه اول**: اين كه در هر موردی كه قرينه وجود داشته باشد، ذوالقرينه نيز وجود دارد؛ و ظهور قرينه بر ظهور ذوالقرينه مقدم است، هرچند كه ظهور ذوالقرينه اقواي از ظهور قرينه باشد.

در مورد علت اين مطلب مي فرمايند: در اين موارد، به حسب بدوي و ابتدائي يك اصالة الظهور در ذوالقرينه و يك اصالة الظهور در قرينه وجود دارد كه باهم تعارض مي كنند؛ اما تحقيق اين است كه با اجراي اصالة الظهور در قرينه، مجالي براي اصالة الظهور در ذوالقرينه باقي نمي ماند؛ و شك در ذوالقرينه مسبب است از شك در قرينه و با اجراي اصل در قرينه كه سبب است، مجالي براي اجراي اصل در مسبب باقي نمي ماند. شاهد بر اين معنا مثال **«رأيت أسداً يرمي»** كه **«اسد»** ظهور وضعي و لغوي در حيوان مفترس دارد؛ **«يرمي»** نيز ظهور اطلاقي در رمي تير دارد؛ در اینجا همه مي گويند ظهور **«يرمي»** بر ظهور **«اسد»** مقدم است و هيچ ادبيي پيدا نمي شود كه بگويد **«يرمي»** قرينيت ندارد؛ و اين در حالي است كه ظهور **«اسد»** ظهور وضعي بوده و ظهور وضعي بر ظهور اطلاقي مقدم است.

پس، مرحوم نائيني مي فرمايد: قرينه بر ذوالقرينه مقدم است، هرچند ظهور ذوالقرينه اقواي از ظهور قرينه باشد. اين مقدمه اول، تا بعد اشكالاتش را بگوئيم. در مقدمه دوم مي فرمايند: اگر كسي از ما اصوليين سؤال كند كه آيا در كلام ضابطه‌اي وجود دارد كه ذيل، قرينه بر صدر باشد؟ مي گوييم نه، چنين ضابطه‌اي كه يك جزئي از كلام بخواهد قرينه بر جزء ديگر باشد، نداريم؛ مگر آن كه بگوئيم آن چه فضله (زياده) در كلام است، بر آن چه كه عمده در كلام است، قرينيت دارد؛ مثلاً وصف، قيد، شرط و... كه ركن كلام نبوده و بلكه فضله در كلامند، بر آن چه كه عنوان ركن كلام است، مقدم بوده و قرينيت دارد.

سپس مي فرمايند: لايبعد كه در جملات فعليّه، خود فعلي را كه كلام با آن شروع مي شود را قرينه قرار دهيم؛ به عنوان مثال: متكلم كه مي گويد **لا تضرب أحداً**، بگوئيم **«أحداً»** به طور قطع شامل زنده‌ها مي شود؛ اما آيا شامل مردگان نيز مي شود؟ در جواب بگوئيم نه، شامل مرده‌ها نمي شود؛ چون **«ضرب»** ظهور در ضرب مولىم (زدن دردناك) دارد و مرده دردي ندارد؛ پس **«لا تضرب»** قرينه مي شود بر اين كه مراد از **«أحد»** افراد زنده مي باشد. ايشان هم‌چنين در ذيل مقدمه دوم بيان مي دارند كه در اين بيان، فرقي بين قرينه متصله و قرينه منفصله نيست. عمده مطلب در مقدمه سوم است كه حتماً كلام مرحوم نائيني را ببينيد تا فردا عرض كنم؛ **إن شاء الله. و السلام.**